



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث الفاظ ▶
تقریر مباحث الفاظ (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-الفاظ/مبحث-الفاظ) ▶ مطلب دوم: آیا عام بعد التخصیص در تمام الباقی حجت است؟

مطلب دوم: آیا عام بعد التخصیص در تمام الباقی حجت است؟

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

مطلب دوم: آیا عام بعد التخصیص حجت است در تمام الباقی یا خیر؟

به عنوان مقدمه توجه شود که اگر عامی تخصیص خورد به مخصص متصل یا منفصل، اکرم العلماء، لاتکرم الفساق منهم. بدون شک ظهور خاص مقدم بر عام است. به عبارت دیگر با اینکه هر دو ظهوراند و هر کدام حجت و شمول دلیل حجیت هستند لکن خاص را قرینه قرار می‌دهیم بر اینکه مراد از عام، عموم نبوده بلکه عدول بوده است. وجه تقدیم هم یا ورود است یا حکومت یا قرینیت خاص است برای عام. سؤال اصلی این است که آنگاه که عام تخصیص خورد چرا عام در سایر موارد غیر از تخصیص حجت باشد، مشکل این است که گفته شده اکرم العلماء بعد مولا فرموده لاتکرم الفلاسفه، اینجا لاتکرم الفلاسفه منهم قرینه است که عام در تمام موضوع له استعمال نشده است، استعمال عام نه در معنای حقیقی بلکه در معنای مجازی است. معنای مجازی هم مراتب مختلف دارد، العلماء الا الفلاسفه میگویند ممکن است مقصود فقط فقهاء باشد، ممکن است فقهاء و علماء اخلاق باشند، یا ادبا باشند و ممکن است مجموع علماء غیر از فلاسفه باشند، هر کدام معنای مجازی است. به چه دلیل می‌گویید عام بعد از تخصیص حجة است در تمام الباقی، خیر ممکن است گفته شود که مجمل است. این بحث در دو مورد از سه مورد تخصیص قابل تصویر است:

1- آنجا که مخصص منفصل است، تخصیص قرینه صارفه است که معنای حقیقی عام اراده نشده اما در اراده معنای مجازی کدام معنا و مرتبه از مجاز مورد نظر بوده، لذا مجمل خواهد بود.

2- اگر تخصیص متصل باشد اما با جمله مستقل. اینجا هم محل سؤال است. در یک مجلی بفرماید اکرم العلماء بعد بگوید لاتکرم الفساق منهم. ظهور در جمله اول در تمام العلماء شکل گرفت، ثم از قسمتی رفع ید کردیم، چرا ظهور داشته باشد در تمام الباقی با اینکه مجازات مختلف قابل تصویر است.

3- تخصیص در پوشش قید است. فرموده اکرم کل عالم عادل، اینجا محل نزاع نیست و اشکالی وجود ندارد زیرا استعمال مجازی تصویر نمیشود و از ابتدا کلمه کل وارد شده بر یک مدخول محدود و مقید، و به آن استیعاب داده است. اینجا از محل بحث خارج است.

در دو مورد اول که نزاع تصویر دارد بعضی اصولیان شبهه‌ای که مطرح کرده‌اند که آیا عام حجت است در تمام باقی یا حجت نیست شبهه این است که مولا ابتدا عام را ذکر کرد، اکرم العلماء و بعد مخصص منفصل آورد لاتکرم الفلاسفه، سؤال اول این است که آیا مولا اکرم العلماء را که استعمال کرد لفظ را در عموم استعمال کرد یا نه، مراد عموم بود یا نه؟ اگر مراد از اول عموم باشد که کذب می‌شود و مولا دروغ گفته که بگوید اکرام کن تمام علما را حتی فلاسفه را اما در نیتش این است که بگوید فلاسفه اکرام ندارند.

عام مخصص آیا در عموم استعمال شده؟

سؤال این است که آنجا که عام مخصص دارد مستشکل می‌گوید عام در عموم استعمال نشده چون اگر در عموم استعمال شده بود دروغ است. پس لامحاله عام در معنای حقیقی استعمال نشده است، اصالة الحقیقه جاری نیست و ما قرینه صارفه داریم از معنای حقیقی. از جهت دیگر معنای مجازی متعدد است و مولا می‌تواند اُکر العلماء بکار برد و استعمال کند علماء را در نَحَاة، یا در فقهاء، هر کدام مرتبه‌ای از مجاز است، می‌تواند استعمال کند در اوسع المجازات که هم را شامل بشود غیر از فلاسفه. ما قرینه معینّه نداریم که العلماء وضع شده باشد برای اوسع المجازات، لذا نتیجه می‌گیریم هر عامی بعد التخصیص مجمل است و حجت در تمام الباقی نیست. بلکه اینجا باید قدر متیقن أخذ کرد.

این تحلیلی است که توسط جمعی از اصولیان اهل سنت ارائه شده.

هم بعض عالمان اهل سنت و هم اصولیان از شیعه جواب‌هایی را مطرح کرده‌اند. عمده آنها سه جواب است که جواب اول پاسخ عمومی است که بسیاری از اصولیان مخصوصاً اهل سنت می‌گویند اما اشکال دارد. دو پاسخ هم اصولیان شیعه مرحوم شیخ انصاری و محقق خراسانی دارند.

جواب اول:

بعضی گفته اند قرینه داریم که باید مراد اوسع المجازات باشد. قرینه این است که در موارد دیگر می‌گویید إذا دار الأمر بین معانی مختلف مجازی أقرب المجازات إلى المعنى الحقیقی باید اراده شود، و در ما نحن فيه أقرب المجازات إلى المعنى الحقیقی همان اوسع المجازات است. لذا می‌گوییم عام بعد التخصیص استعمال شده در اوسع المجازات.

جواب دوم:

پاسخ داده شده که اوسع المجازات أقرب المجازات است لذا قائل می‌شویم عام استعمال شده در اوسع المجازات.

این مبنا را نقد کنید.

عالمان اصولی ما فی الجملة این مبنا را قبول ندارند و گفته‌اند اصل محذور را قبول نداریم، و استعمال مجازی نیست. بلکه در باب تخصیص عام همچنان استعمال شده در عموم و تخصیص از مراد جدی است نه مراد استعمالی. دو تحلیل بر این مطلب ارائه شده است. کفایه را ببینید همچنین کلمات محقق نائینی را.

[1]. جلسه 28، مسلسل 490، شنبه، 95.08.22.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

عرض می‌کنیم: این ادعای بعض قداماء اصولی صحیح نیست. زیرا:

اولاً: أقرب المجازات در باب استعمال به معنای حقیقی تفسیر خاصی دارد. أقرب المجازات به معنای حقیقی در باب استعمالات یعنی لفظ بعد از معنای حقیقی مأنوس‌تر باشد با این معنای مجازی به نحوی که ذهن به این معنا انس پیدا کند، اگر بداند معنای حقیقی مراد نیست.

در باب تخصیص عام به هیچ وجه تمام باقی چنین نیست یعنی اگر کسی به شما بگوید علماء در معنای حقیقی‌اش استعمال نشده است آیا بلافاصله انس ذهنی به این معنا قرار می‌گیرد که مقصود از علماء غیر از فلاسفه است؟ یعنی همیشه این لفظ انس ذهنی پیدا می‌کند در غیر تخصیص؟ آیا چنین چیزی معنا دارد؟ پس اولاً این ادعا که تمام الباقی اقرب المجازات است باطل است.

ثانیاً: اصلاً چه کسی می‌گوید استعمال عام مخصّص مجاز است؟ عرف تخصیص به مخصص را سبب استعمال مجازی در عام نمی‌داند و این کاربرد یک لغت در معنای مجازی نیست.

پس باید تحلیل دیگری ارائه داد که تخصیص با عموم عام چه می‌کند که هم آن را مضیق می‌کند هم عرف عام در آن زبان چنین چیزی به ذهنش خطور نمی‌کند.

کلام محقق خراسانی

اما نسبت به تحلیلی که بعضی محققین اصولی شیعه مطرح کرده‌اند، فعلا تحلیل محقق خراسانی را که با مختصر تغییری قبول داریم اشاره میکنیم سپس به بررسی و نقد سایر تحلیل‌ها اگر فرصت بود می‌پردازیم.

محقق خراسانی مقدمه‌ای در کلامشان دارند:

مقدمه اصولی ادبی: انواع دلالت

در کاربرد الفاظ و محاورات سه نوع دلالت قابل تصور است:

1- دلالت تصویری. انتقال و خطور معنای موضوع له است به ذهن انسان از سماع لفظ. این دلالت فقط یک شرط دارد که فرد علم به معنا داشته باشد. به مجردی که این لفظ را بشنود معنا به ذهن خطور میکند هر چند مراد گوینده معنای حقیقی نباشد و بلکه هر چند گوینده هیچ قصدی نداشته باشد یا حتی قاصد نباشد مانند یک طوطی.

2- دلالت تفهیمی یا استعمالیه که گاهی تعبیر میشود به تصدیقیه. یعنی لفظ و جمله القاء میشود و ظهور دارد در اینکه متکلم قصد دارد تفهیم معنایش را به مخاطب. این دلالت تفهیمی وقتی است که احراز شود متکلم در مقام تفهیم است و قرینه متصل نیاورد. فرد قضاوت میکند که این جمله بکار رفته است توسط گوینده در این معنا. شرطش این است که علم به معنای موضوع له داشته باشد و بداند متکلم در مقام تفهیم است و قرینه متصل نیاورده.

3- دلالت تصدیقیه. یعنی از این عبارت، مخاطب چنین برداشت میکند که مراد جدی مولا همین دلالت مستعمل فیه است. شوخی یا تقیه نمیکند و خلاف واقع را اراده نکرده. این مرحله سوم را میگوییم کشف اراده جدیه از سخنان گوینده.

سؤال: مگر میشود بین مرحله دوم و سوم تفاوت قائل شد؟ دلالت استعمالیه دارد جملات که غیر از دلالت جدیه است این هب چه معنا است؟

جواب: کسی در هر زبانی به مطالبی که با هزل بیان میشود بر کنایات به استعارات و در زبانها که توجه کند فرق این دو دلالت و وجود این دو دلالت برایش روشن میشود. چند نفر نشسته‌اند بچهای دوست دارد این جمع را پراکنده کند فریاد میزند خانه همسایه آتش گرفته، اینجا دو دلالت است اما دلالت قسم سوم نیست. دلالت تفهیمی هست که اگر بچه خواب هم بود به ذهن انسان خطور میکرد، دلالت استعمالیه هم هست که میخواست این را به شما القاء کند، اما مراد جدی نیست. هم دلالت تفهیمی هم استعمالیه هست لکن اراده جدیه با اراده استعمالیه تطابق ندارد. در کنایات هم همین است مانند زید کثیر الرماد یا زاغ سیاه مرا چوب نزدن.

پس اگر به استعارات و کنایات دقت کنیم به روشنی در می‌یابیم که این سه دلالت در هر جمله‌ای هست. آنگاه وقتی یک عبارت برای ما حجت است گوینده مؤاخذه میکند چرا امثال نکردی که این سه دلالت باشد اول تفهیمی دوم استعمالیه سوم جدیه، ما احراز کنیم همان معنای مستعمل فیه مراد جدی گوینده است. آنگاه آن ظاهر حجت است. مکانیزم اینها روشن است. دلالت تفهیمی وابسته به وضع است. بعد نوبت میرسد به اینکه استعمال کرده گوینده لفظ را در این معنا یا خیر؟ امالة الحقیقه میگوید ظاهر این است که قرینه ای نیامده و این لفظ استعمال شده در معنای حقیقی. در مرحله سوم باید دید معنای حقیقی را اراده کرده یا نه؟ اصل عقلایی تطابق بین مقام ثبوت و اثبات میگوید گوینده قرینه نیاورده و در مقام تقیه نبوده حکمت دیگری اقتضاء ندارد، پس مراد جدی او همین معنای مستعمل فیه است.

بعد مقدمه

خلاصه نظریه محقق خراسانی این است که در عام مخصص فعلا در مخصص منفصل لفظ عام همیشه استعمال میشود در معنا یحقیقی. اکرم جمیع العلماء مخصص منفصل با اراده استعمالیه کار ندارد و اراده استعمالیه در عموم همچنان ثابت است. مخصص منفصل اراده جدی مولا را از بین میبرد که لفظ العلماء هر چند استعمال در همه علماء شده لکن مراد جدی نیست بلکه غیر فلاسفه است. نتیجه میگیریم اولاً عام در موارد تخصیص منفصل همچنان استعمال شده در معنای حقیقی و مجاز در کار نیست اما اراده جدی مولا تقسیم شده است و منشعب شده مخصص قرینه است اراده جدی مولا تعلق گرفته به عدم اکرام فلاسفه و اکرام سایر علماء.

پس انشقاق در اراده جدیه است و ارتباط به عالم استعمال ندارد و عموماً بعد التخصیص استعمال شده‌اند در مراد جدی.

سؤالی که باید پاسخ داده شود این است که دلیل این کار و تکفیک اراده جدی و استعمالی چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

دلیل تفکیک اراده جدی و استعمالی آن است که در هر موردی از موارد تغایر بین مدلول جدی و مدلول استعمالی یک تحلیل خاص نهفته است. در کنایه یک تحلیلی است و در توریه و مجاز گوئی و امثال آن تحلیل‌های دیگر است. اما در خصوص عام و خاص که چرا مدلول استعمالی عموم ابتدا بکار می‌رود بعد تخصیص از آن با مدلول جدی، دو نکته در آن وجود دارد یک نکته بلاغی و دیگر نکته هویتی و معنوی.

نکته بلاغی این است که روش کاربرد عام و خاص از اطناب کلام جلوگیری میکند. ده طائفه از علماء در یک شهری هستند مقصود جدی گوینده این است که هشت طائفه اکرام شوند و دو طائفه اکرام نشوند، ممکن است. به جای بیان هشت جمله از یک جمله استفاده میکند. برای بیان اثر و نکته دوم توجه به این مقدمه مفید است.

شارع مقدس، نبی گرامی اسلام و ائمه اهل البیت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین دارای دو وظیفه و ویژگی هستند: 1- ویژگی بیان قواعد و مقررات برای زندگی مردم. 2- دستگیری عملی و افتاء. کسانی که فقط وظیفه دوم را بر عهده دارند لازم نیست کلیاتی را به مردم إلقاء کنند بلکه افراد سؤال می‌کنند که من این معامله و قرارداد خاص را انجام دادم بگویند درست است یا غلط، وظیفه مسأله گو و مفتی بیان فتوا است در این مورد جزئی اما آنان که در مقام بیان قواعد و مقررات دستورات زندگی هستند وظیفه‌شان ضرب القاعده است. باید ضوابط کلی را به دیگران تعلیم دهند، ضوابط کلی بیان شود و مخصصات این ضوابط هم بیان شود تا در مقام برداشت از این کلمات در موارد شک مردم به قواعد عمومی مراجعه کنند، آنکه در مقام تعلیم قواعد است می‌گوید أحل الله البیع، إلی بیع ربوی و مجهول. این یک قاعده عمومی ارائه می‌دهد که در مقام تعلیم این قاعده عمومی کاربرد خودش را دارد. أوفوا بالعقود بعد می‌گوید إلی قرار داد ربوی.

بنابر این کسانی که در جایگاه بیان قواعد و مقررات برای انسانها هستند در مقام ضرب القاعده بهترین روش عام و شامل استفاده از الفاظ عام سپس تخصیص است. لذا حکمت هویتی این روش هم بسیار صحیح است، ضمن اینکه حکمت‌های دیگر هم وجود دارد که در مقام إحصاءشان نیستیم. لفظ عموم را استعمال می‌کند، مدلول استعمالی عام است اما در مقام تقیه است، بعدا که تقیه مرتفع شد تخصیص می‌زند مدلول جدی خودش را روشن می‌کند که تمام مدلول استعمالی است یا نه؟ سؤال می‌کنند همه علماء واجب الإکرام هستند؟ می‌گوید بله بعداً می‌گوید الا عالمی که نسبت به مسائل اهل بیت مکابره دارد یا متزلزل در مسائل دینی‌اش هست.

نتیجه: در مواردی که عام مخصص داریم که فراوان است الفاظ عموم استعمال شده در معنای عموم و دلالت استعمالی بر عموم است. آیا مراد جدی مولا همین مستعمل فیه است؟ اگر تخصیص منفصل هم نیارود بناء عقلا است بر أصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات، می‌گوییم مراد جدی هم همین عموم است. وقتی مخصص منفصل آورد مخصص مفهوم این است که مراد جدی مولا تمام مراد استعمالی نیست و این مورد مخصص از مراد جدی خارج شده است.

اشکال: اگر با تخصیص مراد جدی مولا دچار تردید و تضییق شد از کجا کشف می‌کنید ما بقی تمام مراد جدی مولا است. أصالة التطابق بین مراد جدی و استعمالی با تخصیص از بین رفت به چه دلیل می‌گویید تمام ما بقی مراد جدی است؟

جواب: اصل عقلایی تطابق بین مراد جدی و استعمالی در عمومات جاری است در هر فردی از افراد، وقتی مولا می‌گوید اکرم کل العلماء چگونه مراد جدی مولا را اثبات می‌کنید، مقدمه چینی می‌کنید که مولا گویا گفت اکرم الأدباء، اکرم الفقهاء، اکرم الحكماء، اکرم الفلاسفه، پس مراد جدی مولا اکرام هر فردی از افراد عموم است. تخصیص یک فرد را از تحت أصالة التطابق خارج می‌کند، در موارد دیگر این استثناء از مراد جدی محقق نشده پس أصالة التطابق در سایر افراد بین مراد جدی و استعمالی کاملاً ثابت است لذا مراد جدی نسبت به غیر تخصیص وجود خواهد داشت.

پس مستعمل فیه در عام مخصص همان عموم است، لذا دیروز اشاره کردیم عرف از عام با تخصیص، مجازیت استفاده نمی‌کند، از طرف دیگر نسبت به سایر افراد غیر از مورد تخصیص عقلاً می‌گویند مراد جدی مولا است پس نه استعمال مجازی است و هم به حکم أصالة التطابق عام در مابقی افراد غیر از مورد مخصص حجت خواهد بود.

چند نکته باقی مانده که به عنوان بحث نظری اشاره می‌شود:

نکته اول: تحلیل نظریه شیخ انصاری و تفاوتش با نظریه محقق خراسانی.

نکته دوم: محقق نائینی طبق مبنای خودشان که هر عامی در مدخولش احتیاج به مقدمات حکمت دارد اینجا برای حجیت عام در باقی یک تحلیل خاص ارائه می‌دهد چون مبنای ایشان را قبلاً ابطال کردیم این تحلیل ایشان هم که علی‌المبنا است قابل قبول نخواهد بود.

نکته سوم: مرحوم شهید صدر برای تحلیل کیفیت حجیت عام در باقی بین نظر محقق خراسانی و شیخ انصاری متزلزل هستند. با تحلیل ما متزلزل شهید صدر جایگاه ندارد و حق با تحلیل محقق خراسانی است.

حق این است که العام حجة فی تمام الباقي.

ادامه بحث ان شاء الله بعد تعطیلات دهه آخر صفر روز چهارم ربیع الأول

[1]. جلسه 30، مسلسل 492، دوشنبه، 95.08.24.